

علل و چرایی مهجوریت قرآن کریم (۱)

سید محمد بلاغی
کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث

چکیده

با واکاوی تاریخ اسلام، بررسی چگونگی روند شکل‌گیری اختلافات تفسیری و مقایسه شیوه‌های رایج تعلیم و ترویج قرآن کریم با شیوه قرآن‌آموزی پیامبر اکرم (ص) می‌توان به علل و چرایی مهجوریت قرآن کریم پی برد. نوشتار حاضر در سه بخش (سیاسی، تاریخی و آموزشی) به بررسی علل و چرایی مهجوریت قرآن کریم پرداخته و چون پاسخ به این مسأله، قدری طولانی است این پژوهش در دو شماره عرضه خواهد شد. واژگان کلیدی: مهجوریت، قرآن کریم، علل سیاسی، تاریخی و آموزشی.

مقدمه:

آیه «و قال الرسول یا رب ان قومى اتخذوا هذا القرآن مهجورا» (قرآن: ۳۰) در بحث مهجوریت قرآن از جمله آیاتی است که شهرت بسیار دارد و در مجامع و محافل قرآنی در میان قرآن‌پژوهان و معلمان و مروجان قرآن دغدغه‌های بسیاری برانگیخته و سبب شده آنان در حد توان بکوشند تا از مهجوریت قرآن کاسته و هر چه سریع‌تر خود و دیگران را از دایره این گروه مذمت شده خارج کنند.

پیامی که در طول قرون گذشته از این آیه برداشته شده، بیان نکوهش از مهجور کردن قرآن است که به‌عنوان شکایت رسول خدا (ص) در روز قیامت به محضر پروردگار عرضه می‌گردد. اگرچه ترک قرآن امری است نکوهیده و مورد سرزنش و توبیخ، ولی آیا پیام این آیه بیان نکوهش مهجور کردن قرآن است؟ به تعبیر دیگر آیا «واتخذوا هذا القرآن مهجورا» دقیقاً به معنای «قرآن را مهجور کردند» می‌باشد؟

باید دقت نمود که دو کلمه «اتخذوا» و «مهجورا» در این آیه ترکیبی را ساخته‌اند که دیگر مساوی و معادل معنای «قرآن را مهجور کردند» نیست. و برای این جمله عبارت «هجروا هذا

القرآن» می‌تواند مناسب‌تر باشد. «هجروا هذا القرآن» - که در آن از فعل ثلاثی مجرد استفاده شده - با «اتخذوا هذا القرآن مهجورا» - که در آن با ترکیب کلمه اتخاذ و دو مفعول آن روبه‌رو هستیم - به یک معنا نیستند. هَجَرَ يَهْجُرُ با مصدر هَجَرَ یا هَجْرَانِ در مفردات راغب چنین معنا شده است: «مفارقة الانسان غيره إما بالبدن او باللسان او بالقلب»^۲ یعنی: «دوری کردن بدنی، زبانی یا قلبی از دیگری» بنابراین اگر خدای متعال در آیه مذکور از این فعل استفاده کرده بود معنای آن چنین می‌شد که: از قرآن دوری کردند، اعراض کردند، آن را ترک کردند و خلاصه قرآن را مهجور نمودند. اما کلمه «اتخاذ» که به معنای اخذ (به دست آوردن و تحصیل و گرفتن) است^۳ هنگامی که با کلمه «مهجورا» ترکیب جدید ساخته است، معنای دیگری را القا می‌کند که غیر از معنای مهجور کردن قرآن است، چرا که استفاده از فعل «اتخذوا» (گرفتند، تحصیل کردند و...) نوعی - توجه به مفعول و پرداختن و دست‌یافتن به آن را القا می‌کند. بنابراین معنای صحیح «اتخذوا هذا القرآن مهجورا» این است که «قرآن را به مهجوریت گرفتند»^۴ پس قرآن که مفعول فعل «اتخذوا» می‌باشد، نه تنها متروک و وانهاده نیست بلکه توسط فاعل تحصیل شده و به دست آمده و در اختیار قرار گرفته است ولی این به دست آوردن مفعول (قرآن) توسط فاعل (قوم رسول اکرم (ص) به گونه‌ای است که مفعول در این میان مهجور و وانهاده شده است.

بنابراین قوم رسول اکرم (ص) نه تنها قرآن را وانهاده و ترک نگفته‌اند بلکه آن را در اختیار گرفته و به آن دست یافته‌اند ولی این به دست آوردن و در اختیار گرفتن قرآن به گونه‌ای است که در اثر عدم درک صحیح و شناخت اصولی و استفاده شایسته و بایسته از آن، قرآن در این میان عملاً مهجور و متروک مانده و شکایت پیامبر از قومی است که در عین این که قرآن را اخذ کرده ولی گویی آن را ترک کرده‌اند و به جای آن که قرآن خلیل و همراه و همراز و راهنمای آنان باشد در میان آشنایان، بیگانه‌ای بیش نیست.

لذا به نظر می‌رسد که اگر گرفتار شهرت‌زدگی در فهم معنای آیه مورد نظر نشویم باید با توجه به معنای ترکیب موجود در آیه، آن را به: «پیامبر می‌گوید: پروردگارا قوم من این قرآن را به مهجوریت گرفتند» ترجمه کنیم.

مهجور کردن و به مهجوریت گرفتن مانند تعبیری چون مسخره کردن و به مسخره گرفتن، بازی کردن و به بازی گرفتن و... تفاوت ظریفی با هم دارند. در اولی (بازی کردن، مهجور کردن، مسخره کردن و...) فعل، صریح و آشکار صورت می‌گیرد و فاعل نیز دانسته، ترس و ابایی ندارد که فعل را صریح و بی‌پرده انجام دهد تا دیگران به واقعیت فعل وی پی‌برند. در حالی که در دومی (به بازی گرفتن، به مهجوریت گرفتن، به مسخره گرفتن و...) فاعل

فاعل به هر علت (حتی جهل) صریحاً به انجام فعل مبادرت نمی‌ورزد، بلکه آن را در هاله و پرده‌ای از خفا و پوشش انجام می‌دهد، که در ابتدا نمی‌توان به واقعیت فعل وی پی برد، بلکه شاید در ابتدا عکس آن هم به نظر برسد. به گونه‌ای که اگرچه در ظاهر از این فعالیت‌های قرآنی به وی توجه و اقبال و استفاده به مشام می‌رسد ولی حقیقت آن است که در همه این امور، این حواشی قرآن است که به آن پرداخته شده و خود قرآن ترک و وانهاد شده است.

در مهجور کردن قرآن شخص به خانه قرآن قدم نمی‌گذارد ولی در به مهجوریت گرفتن قرآن، فرد به میهمانی صاحب‌خانه‌ای فاضل و حکیم نایل شده ولی به جای توجه به میزبان و استفاده از محضری، گرفتار نقش و نگار در دیوار گشته و از صاحب خانه غافل شده است. آنچه در پی می‌آید قصه پرغصه مهجوریت قرآن کریم است که با رحلت پیامبر اکرم (ص) آغاز شد و به تدریج ابعاد وسیع‌تری به خود گرفت. ناگفته پیداست به مهجوریت گرفتن قرآن تنها به دست یک عده یا گروه خاص انجام نپذیرفت و صفوف مختلف از مسلمانان - که قوم پیامبر اسلام محسوب می‌شوند - از جمله حکام، دانشمندان، معلمان و مروجان قرآن کریم دانسته یا ندانسته در این امر شریک بوده‌اند. البته علل و عوامل متعددی هم در این موضوع دخالت داشته که ما برای تفصیل بحث به سه دسته علل، یعنی علل سیاسی، تاریخی و آموزشی اشاره خواهیم داشت:

الف. علل سیاسی مهجوریت قرآن کریم

۱. انحراف در مسأله جانشینی پیامبر و طرح اندیشه «حسبنا کتاب الله»
با بررسی زندگی پیامبر اکرم (ص) به خصوص در سالهای آخر عمر ایشان، شواهد و آثار فراوانی از شکل‌گیری حزبی توطئه‌گر در خصوص انحراف از مسیر دین مشاهده می‌شود که با انگیزه‌های دنیاطلبی و کسب قدرت و حکومت در قالب جانشینی آن حضرت پی‌ریزی شد. علاوه بر شواهد روشن و منقول تاریخی در منابع فرق‌گوناگون اسلامی،^۵ قرآن کریم نیز اشارات صریحی نسبت به این موضوع دارد.^۶

پیامبر از حرکات سری که برای قبضه کردن خلافت انجام می‌گرفت آگاه بود. بنابراین برای پیشگیری از انحراف در مسأله جانشینی پس از خود و جلوگیری از بروز اختلاف و دودستگی تصمیم گرفت که موقعیت جانشینی امیر مؤمنان (را تحکیم کرده، سندی مکتوب پیرامون این موضوع به یادگار بگذارد. از این رو در بستر احتضار و در واپسین ساعات عمر خویش با حضور تنی چند از صحابه، به خصوص آنان که می‌خواستند در امر خلافت دخالت کنند چندین بار^۷ به لحاظ حرص و عشق شدیدی که به هدایتشان داشت طلب کاغذ و دوات نمود تا

وصیت خویش را بنویسد و از گمراه شدن مسلمانان جلوگیری نماید. گروه مخالف وصیت پیامبر که می‌دانستند او چه خواهد نوشت^۸ هر بار برای کارشکنی چیزی گفتند. یکبار گفتند: «نه لازم نیست، قرآن در میان ماست و برای ما کافی است».^۹ یکبار گفتند: «إِنَّ النَّبِيَّ عَلَيْهِ الرَّجْعُ وَعِنْدَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^{۱۰}: (بیماری بر پیامبر غلبه کرده است کنایه از این که نمی‌داند چه می‌گوید و نزد شما کتاب خداست و کتاب خدا ما را بس است). بار سوم که فرمایش آن حضرت تکرار گردید. گفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُتَجَرَأُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^{۱۱}: (این مرد هذیان می‌گوید قرآن برای ما کفایت می‌کند).

بعد از این گفتگو و مجادله، دیگران خواستند که قلم و کاغذ بیاورند اما پیامبر (ص) فرمود: «أَوْ بَعْدَ مَاذَا؟»^{۱۲}: یعنی: (آیا پس از چه؟) یا (بعد از این سخن دیگر چه بیاورید؟) و چون میان حاضران نزاع شده بود و پیامبر اسلام ادامه منازعه را به مصلحت اسلام نمی‌دید فرمود: «از نزد من برخیزید که در نزد من نزاع کردن شایسته نیست».^{۱۳}

بنابراین اکتفا نمودن صرف به قرآن، سبب مهجور شدن تالی و عدل قرآن، یعنی اهل بیت پیامبر به عنوان شارحان و مفسران واقعی قرآن گشت و اعراض و دوری از آنان که قرآن ناطق و تبیین‌کننده احکام و معارف کتاب خدا هستند موجب بروز بزرگ‌ترین شکاف در میان مسلمانان و دوری از دستورات و بسیاری از معارف قرآن شد. از این رو مهجوریت قرآن زمانی است که ائمه (ع) در جامعه مهجور باشند. در زیارت امام حسین (ع) در روز عرفه می‌خوانیم: «... و اصبح كتاب الله بفتكك مهجراً»: (کتاب خدا با فقدان تو مهجور گشت). پس طرح اندیشه «حسبنا کتاب الله» با انگیزه حذف دیگر حجت الهی (یعنی عترت) آغاز مهجور شدن قرآن و محروم ماندن مسلمانان از معارف حقه الهی محسوب می‌گردد.

۲. زدودن روایات تفسیری پیامبر از قرآن کریم

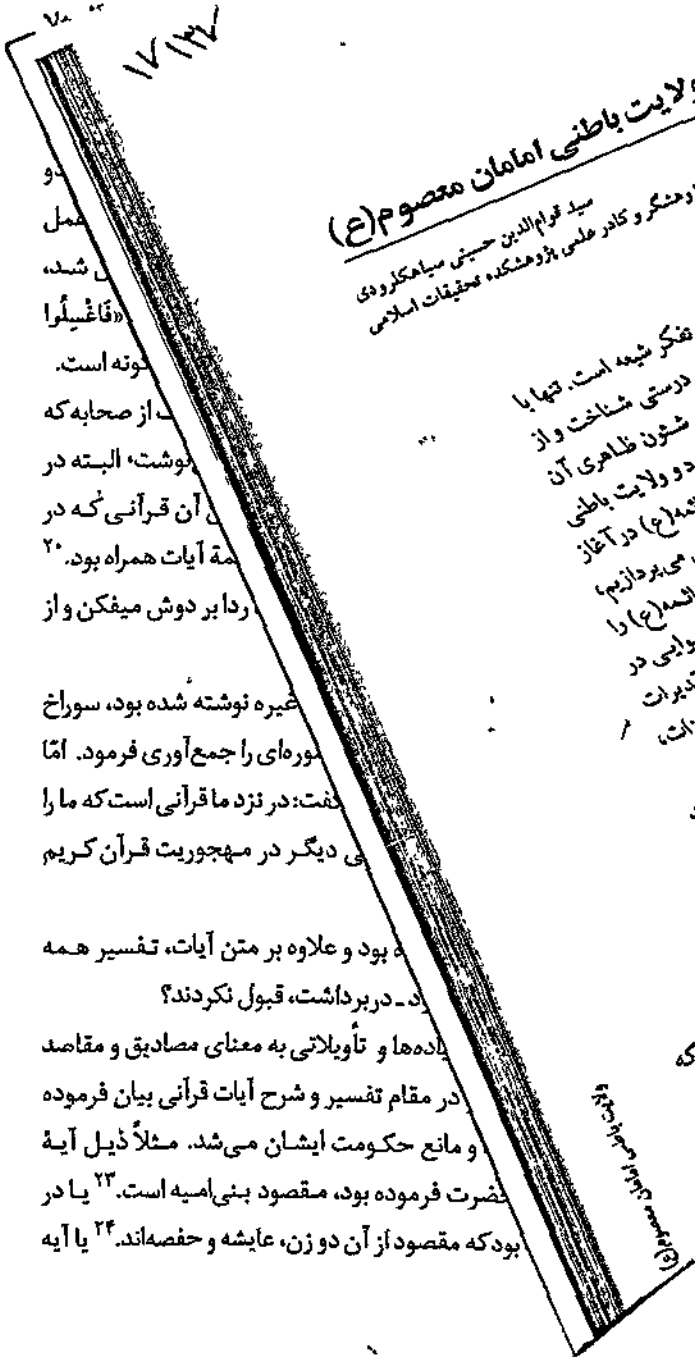
براساس آیات «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل: ۲۴) و «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ» (نحل: ۶۴) پیامبر گرامی اسلام (ص) عهده‌دار بیان و تفسیر معارف و احکام قرآن کریم است و از آنجا که او به نص آیات «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۳ و ۴) از گزند هوی و هوس و گمراهی در امان است. سخن او در بیان آیات قرآن و تفسیر آنها حجیت داشته^{۱۴} و همانند قرآن کریم وحی الهی است و از این جهت هیچ تفاوتی با آن ندارد.^{۱۵}

پیامبر (ص) به هنگام تعلیم و تبیین هر آیه قرآن، معانی، مصادیق و مقاصد نزول آن را که از تنزیلات وحی الهی بوده که بر قلب مبارک ایشان در مقام تفسیر و تبیین آیات قرآنی نازل

۷۸۴۳

می فرمود. در مسند احمد حنبل از قول

اگیری ده آیه



ولایت باطنی امامان معصوم (ع)

سید نورالدین حسینی سیاهکروبی
پژوهشگر و کادر علمی پژوهشکده تحقیقات اسلامی

چکیده:

امامت در کنار توحید، نبوت و معاد از اصول بنیادی تفکر شیعه است. تنها با شناخت درست و همه‌جانبه آن می‌توان دین خدا را به درستی شناخت و از گمراهی‌ها در امان ماند. امامت در نگاه شیعه تنها در شئون ظاهری آن خلاصه نمی‌گردد. امام به اذن خداوند بر هستی ولایت دارد و ولایت باطنی روح امامت است. در این نوشتار برای اثبات ولایت باطنی (ع) در آغاز به بررسی کاربرد دو معنای ولایت، یعنی قرب و مهدیستی می‌پردازیم، و با اندیشه در قرآن و روایات، شئون گوناگون ولایت باطنی، پشورایی در جهان آخرت، عرضه اعمال بر امام (ع)، شهادت بر اعمال، نزول تقدیرات الهی، ارکان زمین، تحمیل اسم اعظم، علم غیب، تصرفات و معجزات، نورانیت باطنی، و از آن‌ها سخن می‌گوییم. هدایت باطنی، ولایت باطنی، علم غیب، تصرفات و معجزات، و از آن‌ها سخن می‌گوییم. هدایت باطنی، ولایت باطنی، علم غیب، تصرفات و معجزات، و از آن‌ها سخن می‌گوییم.

درآمد

شالوده تفکر شیعه با امامت شکل می‌گیرد. امامت در نگاه شیعه معنایی ژرف‌تر از آن دارد که عامت و رهبری سیاسی و دینی بتواند آن را به درستی تفسیر کند و یا با انتخاب مردم تعیین داد. شیعه امامت را در کنار توحید و نبوت و معاد قرار می‌دهد و اعتقاد به آن را لازم دارد. در سخنی از امام رضا (ع) آمده است: ان الامامة خلافة الله و خلافة الرسول (ص). ما امامت مقام پیامبران و میراث اوصیاست، همانا امامت جانشینی از خدا و رسول است.

«... لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي...» (حجرات: ۲) در شأن ابوبکر و عمر نازل شده است.^{۲۵} یا آیاتی که پیامبر (ص) تصریح فرموده بود که این آیات در شأن او و اهل بیتش نازل شده مانند آیه تطهیر (احزاب: ۳۳) آیه مباحله (آل عمران: ۶۱)، آیه منجر به واقعه غدیر (مائده: ۶۷) آیه ولایت (مائده: ۵۵) آیه نجوی (سجده: ۱۲) و بسیاری آیات دیگر.^{۲۶} با پذیرش چنین مصحفی دیگران نمی‌توانستند به ناحق حاکم شوند.

بنابراین نه تنها قرآن امیرالمؤمنین (ع) را نپذیرفتند بلکه کوشیدند روایات تفسیری پیامبر را که سدی محکم در برابر حکومت ایشان و مانعی در برابر مهجوریت قرآن کریم بود و در مصاحف و قرآنهای دیگر مسلمانان نیز ضبط شده بود، طی چندین مرحله از دسترس آنان خارج نمایند.

در مرحله اول سعی کردند اگر بتوانند کاری کنند که نقل و نشر و نوشتن حدیث پیامبر (ص) را به کنترل خویش درآورند. به این معنی که تنها احادیثی از پیامبر نقل و ضبط شود که با سیاست آن روز دستگاه خلافت و حکومت مخالفتی نداشته باشد. این بود که ابوبکر در ابتدا به نوشتن و جمع‌آوری حدیث پرداخت^{۲۷} و عمر نیز به مردم سفارش می‌کرد که تنها احادیث مربوط به مسائل عملی و عبادی را نقل کنند و همواره به صحابه می‌گفت: «سخنان رسول خدا در احکام عملی را کاهش دهید»^{۲۸}

اما بعد از دقت و تفکر زیاد، دیدند امکان نشر محدود و کنترل شده حدیث نیز وجود ندارد و اگر بنا باشد که ابوبکر و عمر حدیث پیامبر را بنویسند و به افراد خواهان آن عرضه بدارند، آیا می‌توان به مردم باوراند که اینها تمام حدیث پیامبرند و دیگر احادیث، حدیث پیامبر نیست؟ آیا کسانی چون سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، خزیمه ذوالشهادتین، سهل بن حنیف و امثال ایشان نخواهند گفت همچنان که شما پیامبر را درک کردید و گفتارش را شنیدید و احادیثش را به خاطر دارید و می‌نویسید ما نیز او را درک کردیم و گفتارش را شنیدیم و چرا شما بنویسید و ما ننویسیم؟

بنابراین در مرحله بعد آنگاه که دیدند این راه عملاً امکانپذیر نیست، ابوبکر کتاب احادیث خویش را به آتش کشید^{۲۹} و به مردم گفت: «چیزی از رسول خدا نقل نکنید و اگر کسی چیزی از شما پرسید بگوئید: کتاب خدا در میان ماست، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید»^{۳۰}

عمر نیز مردم را مخاطب قرار داده گفت: «ای مردم، شنیده‌ام که نزد شما کتابهایی هست. محبوب‌ترین این کتب نزد خداوند آن است که از همه بیشتر براساس عدالت و درستی باشد. هر کس که نزدش کتابی هست برای من بیاورد تا من درباره آنها اندیشه کنم» مردم

عالمان شیعه امامت را همانند نبوت منصبی الهی می‌دانند. آنان همه مقاماتی را که برای پیامبر اکرم (ص) ثابت است جز نبوت برای امامان شیعه ثابت می‌دانند. در تعلیقات احقاق الحق آمده است:

هی منصب الهی حائز لجميع الشئون الکریمه والفضائل الا النبوة و ما یلازم تلك المرتبة السامیه.^۲

در نگاه شیعه امام (ع) پس از پیامبر اعظم (ص) وظیفه تربیت و هدایت مردم، تبیین و تفسیر قرآن کریم و احکام دین، قضاوت و حکومت و رهبری سیاسی مردم را به عهده دارد. شیعه با چنین نگاه وسیعی به امامت، حضرات ائمه (ع) را همانند پیامبر اعظم (ص) معصوم از گناه و لغزش و عالم به اسرار قرآن و شریعت و منصوب از سوی خدای تعالی می‌داند. و نیز در همان کتاب آمده است:

امام حجتی از سوی خدای تعالی بر مردم و واسطه‌ای بین آنان و پیامبر اکرم (ص) در بیان تفصیلی احکام دین و تعلیم معارف الهی و تفسیر قرآن کریم و ارتقای مردم به درجات بالای عبودیت و رساندن آنان به مراتب علم و فضیلت است.^۳

انبیا و اوصیا (ع) انسان‌های متعالی هستند که با وجود کالبد بشری و نیازهای گوناگون مادی همه ظرفیتها و کمالات وجودی آنان به فعلیت رسیده است. ارواح طیبه آنان در پرتو ولایت و قرب به حق، شایستگی برای خلافت الهی، نبوت و امامت را یافته است. جریان دمیدن روح در کالبد مادی بشر، تعلیم اسما، سجود ملائکه بر حضرت آدم (ع)، خلافت انسان بر زمین، پذیرش امانت الهی و عهد و پیمان الهی با انسان‌ها، ترسیم‌کننده جایگاه بلند حقیقت انسانی از نگاه قرآن است و از استعدادهای وجودی انسان حکایت می‌کند که به کامل‌ترین شکل در پیامبر اعظم (ص) و امامان معصوم (ع) تجلی یافته است.

امامت از نگاه قرآن جایگاهی والاتر از نبوت دارد. انبیای بزرگ به جز مقام نبوت و رسالت دارای مقام امامت نیز بوده‌اند. امام افزون بر ولایت ظاهری بر مردم، بر هستی و مردم ولایت باطنی دارد.

ولایت باطنی از اسرار امامت است و دارای شئون گوناگونی است. قرآن و روایات به گوشه‌هایی از آن اشاره دارند. فهم حقیقت ولایت جز برای صاحبان ولایت میسر نیست، با این همه اندیشه درست در سخنان آنان می‌تواند دورنمایی از ولایت باطنی و شئون آن را در برابر ما قرار دهد. معرفت امامان منزلتی والا است، و تنها با شناخت ظاهری آنان پایان نمی‌پذیرد. باید خاضعانه از خدای تعالی خواست، تا راه معرفت به مقامات آنان را به سوی ما بگشاید. امام صادق (ع) در حدیثی به زراره می‌گوید: اگر عصر غیبت را دریافتی از خدای تعالی چنین بخواه:

اللهم عرفنی نفسک، فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبيک، اللهم عرفنی رسولک، فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرفه حججتک، اللهم عرفنی حججتک، فانک ان لم تعرفنی حججتک ضللت عن دینی.^۴

خدایا خودت را به من بشناسان؛ زیرا اگر خودت را به من نشناسانی رسولت را نتوانم شناخت، خدایا رسولت را به من بشناسان؛ زیرا اگر رسولت را به من نشناسانی حججت را نخواهم شناخت، خدایا حججت را به من بشناسان؛ زیرا اگر حججت را به من نشناسانی در دینم گمراه خواهم گشت.

این دعا از این حقیقت پرده برمی‌دارد که بدون شناخت خدا و پیامبر نمی‌توان حقیقت امام را به درستی شناخت و شناخت‌های ظاهری به تنهایی کافی نیستند. خدای سبحان در قرآن کریم از مؤمنان می‌خواهد با این که به پیامبر اکرم (ص) ایمان دارند، با شناخت عمیق‌تر از او، دوباره به او ایمان آورند:

يا أيها الذين امنوا اتقوا الله وامنوا برسوله يوتکم کفلاين من رحمة ويجعل لکم نوراً تقشون به و يغفر لکم والله غفور رحيم. (حدید: ۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوا پیشه کنید و به فرستاده او ایمان آورید تا دو بهره از رحمتش به شما عطا کند و نوری برای شما قرار دهد که با آن حرکت کنید و شما را ببخشد و خداوند بخشنده و مهربان است.

درخواست تقوا و ایمان به پیامبر (ص) در کنار آثار و برکاتی که برای آن برمی‌شمارد، آن هم از کسانی که به پیامبر (ص) ایمان دارند، از مراتب بالای معرفت به پیامبر (ص) و ایمان به او رو امامان معصوم (ع) به لحاظ اتحاد انوار آنان با نور پیامبر (ص) حکایت دارد.

بسیارند کسانی که با نداشتن معرفت درست به مقام امامت و آنچه آنان در تبیین امامت فرموده‌اند، یا به پرتگاه افراط لغزیده‌اند و آنان را به مقام ربوبیت و خدائی رسانیده‌اند، و یا از در تفریط درآمده‌اند و یا همه شواهدی که در سخنان آنان وجود دارد، بسیاری از مقامات آنان را انکار کرده و آنان را همانند عالمانی وارسته می‌پندارند که تنها دارای دانش و کراماتی هستند. نمونه‌های فراوانی از این دوگونه لغزش در معرفت مقام امامت را در میان پیشینیان و برخی از دگراندیشان^۵ و خواص و عوام زمان ما می‌توان یافت، که بررسی و نقد سخنان آنان مجال دیگری می‌طلبد و در این نوشتار نمی‌گنجد.

نلاش ما در این نوشتار بر آن است تا با بررسی برخی از کاربردهای واژه ولایت در متون دینی، تفسیری از ولایت ظاهری و باطنی امامان معصوم (ع) عرضه نماییم و با اندیشه در قرآن کریم و سخنان حضرات معصومین (ع) با گوشه‌هایی از حدود و شئون ولایت باطنی آنان آشنا گردیم.

ولایت با کسر «واو» و فتح آن از ماده «ول، ی» گرفته شده است. این واژه از پراستعمال ترین واژه های قرآن کریم است که به صورتهای گوناگونی به کار رفته است. معنای اصلی این کلمه قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به گونه ای که فاصله ای بین آنها نباشد. به این مناسبت کلمه «ولی» در معنای نزدیکی مکانی و معنوی، دوستی، نصرت و یاری، تصدی و سرپرستی و جز آنها به کار می رود.^۶

راغب اصفهانی درباره کاربردهای کلمه ولایت می گوید:

ولایت به کسر «واو» به معنی یاری کردن و به فتح «واو» به معنی سرپرستی کردن است. گفته شده است که هر دو کلمه به یک معنی، و حقیقت آن همان سرپرستی کردن است.^۷

کلمه ولایت در متون دینی با کمک قرائن و شواهد، در معانی گوناگون واژه «ولی» به کار می رود. مقصود مادر این نوشتار بررسی تمام کاربردهای آن نیست و تنها به بررسی دو معنی محوری آن می پردازیم که ما را در تبیین ولایت باطنی ائمه (ع) یاری می دهد.

۱. ولایت به معنی قرب

خدای تعالی بر تمام هستی به این معنی ولایت دارد؛ زیرا همه موجودات را آفریده و به تار و پود آن ها احاطه دارد و نزدیک است. قرآن کریم از قرب حقیقی خدای تعالی به انسان ها با زیباترین بیان سخن می گوید.

هو معکم اینا کنتم. (حدید: ۴)

هر کجا که باشید خدا با شما است.

اگرچه این آیه کریمه از همراهی خداوند با انسان ها سخن می گوید، ولی اختصاصی به انسان ها ندارد و خداوند با همه هستی معیت و همراهی دارد، و از همین رو یکی از اسمای حسناى خدای متعال «قریب» است.

خدای سبحان به سبب احاطه وجودی به اشیاء از خود آن ها به آن ها نزدیک تر است، چنان که درباره نزدیکی به انسان ها می فرماید:

نحن اقرب الیه من جبل الوریث. (ق: ۱۶)

ما از رگ گردن به انسان نزدیک تریم.^۸

در برابر این گونه قرب و ولایت خداوند به موجودات، هر یک از موجودات به اندازه سعه و حد وجودی خود، خداوند را می یابند و به او نزدیک هستند^۹ و بیش از آن یارای نزدیکی به حق را ندارند، چنان که خدای تعالی از سوی ملائکه بیان می دارد:

وما مثالا لکه مقام معلوم. (صافات: ۱۶۴)

هیچ یک ازمانست مگر آنکه جایگاهی معلوم دارد.

در میان همه موجودات تنها انسان توانایی نزدیک گشتن به خدای تعالی را در بالاترین مراتب وجودی دارد. خداوند این توانایی را در وجود انسانی قرار داده است که از پائین ترین مراتب وجود؛ یعنی عالم طبیعت حرکت کند و با کنار زدن حجاب ها و موانع وجودی خود را به خداوند نزدیک سازد و خداوند سبحان را در بالاترین افق در جانش به نور ایمان نظاره کند و به بالاترین مراتب ولایت و قرب به حق نایل آید.

رسیدن به چنین مرتبه ای از ولایت و قرب به حق، کمال حقیقی و نهایی انسان و هدف والای ادیان و شرایع الهی است.^{۱۰}

انبیا و اوصیا (ع) با لطف و عنایات خداوند به بالاترین مقامات ولایت دست یافتند و راه آن را برای دیگران به اندازه ظرفیت وجودی و مجاهداتشان گشوده اند.

۲. ولایت به معنی سرپرستی و تدبیر

خداوند متعال با علم و قدرت بی کرانش تمام موجودات را آفریده و هر لحظه آن ها را تدبیر می کند. علم و قدرت و دیگر کمالات بی پایان خداوند، ولایت به معنی سرپرستی و تدبیر او را بر تمام هستی اثبات می کند. قرآن کریم چنین ولایتی را تنها از آن خدای یگانه می داند:

ام اتخذوا من دونه اولیاء فالله هو الولی و هو یحیی الموتی و هو علی کل شیء قدیر. (شوری: ۹)

آیا جز خدا را ولی خویش برگزیدند؟ ولی تنها خداست و اوست که مردگان را زنده می کند و اوست که بر هر چیز تواناست.

آیات فراوانی از قرآن کریم، شئون گوناگون ولایت و سرپرستی خداوند را بیان می دارند، از جمله در یکی از این آیات آمده است:

کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست، روزی را برای هر کس که بخواهد گسترش می دهد و برای هر کس که بخواهد محدود می سازد، او به هر چیزی داناست.^{۱۱}

این آیات کریمه به واسطه صفاتی چون قدرت، علم و مالکیت مطلق خداوند، ولایت و سرپرستی را تنها برای او اثبات می کنند.^{۱۲}

خدای تعالی انسان ها را از پذیرش ولایت و سرپرستی غیر حق باز می دارد:

بگو: چه کسی است پروردگار آسمان ها و زمین؟ بگو: خدا، بگو: آیا جز او را به ولایت

پذیرفته اید که قادر به سود و زیان خویش نیستند.^{۱۳}

قرآن کریم آثار زبانبار پذیرش ولایت غیر خدا را چنین بیان می کند:

و من يتخذ الشيطان وليا من دون الله و خسر خسرانا مبينا. (نساء: ۱۱۹)

هر کس که به جای خدا شیطان را به ولایت و سرپرستی برگزیند زبانی آشکار کرده است. خدای متعال افزون بر ولایت تکوینی بر سراسر هستی، در حوزه تشریح نیز ولایت دارد و تنها او شایستگی وضع احکام و مقررات لازم برای هدایت انسان‌ها را دارد. ولایت تشریحی اختصاص به انسان‌ها دارد، و نسبت به همه انسان‌ها یکسان است، ولی ولایت تکوینی خداوند دارای مراتبی است که عبارتند از:

۱. ولایت عام

همان‌گونه که ربوبیت خداوند عمومیت دارد و تمام موجودات را فرامی‌گیرد، ولایت تکوینی خداوند نیز عمومیت دارد و همه هستی را فرامی‌گیرد و به همه موجودات حیات، رزق و دیگر نیازمندیهای وجودی را عطا می‌کند. خداوند سبحان درباره امداد تکوینی و یاری رساندن به دو گروه اهل هدایت و ضلالت می‌فرماید:

همه را چه آن گروه (اهل هدایت) و چه این گروه (اهل ضلالت) از عطا ی پروردگارت یاری می‌دهیم؛ زیرا عطا ی پروردگارت را از کسی باز ندارند.^{۱۴}

۲. ولایت خاص

این‌گونه ولایت خداوند متعال ویژه مومنان است و به آنان توفیق پیمودن راهی را می‌دهد که بر اساس ولایت تشریحی ارائه کرده است:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُوهُمْ مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (بقره: ۲۵۷)

خدا ولی مومنان است آن‌ها را از تاریکیها به روشنی می‌برد و ولی آنان که کافرند طاغوت و شیطان است، آن‌ها را از روشنی به تاریکیها می‌کشد، اینان جهنمیان‌اند و همواره در آن خواهند بود.

۳. ولایت اخص

این مرتبه از ولایت ویژه انبیا و اولیای الهی است، آنان که با مجاهدات عبودی و عنایات ویژه حق، به بالاترین مراتب قرب به حق راه یافته‌اند.

إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِينَ تَزَلَّ الْكِتَابِ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ. (اعراف: ۱۹۶)

همانا ولی و سرپرست من خداوندی است که قرآن را فرستاده است و او صالحان را سرپرستی می‌کند.

همه مؤمنان با دخول در ولایت الهی از عنایات ویژه الهی برخوردار می‌شوند و به خداوند سبحان نزدیک می‌گردند و به موازات آن بر وجود خود و هستی، ولایت می‌یابند و می‌توانند با چنین ولایتی تصرفاتی محدود در حوزه وجودی خود و جهان خارج داشته باشند. کراماتی که به دست بندگان صالح خدا ظاهر می‌گردند از این باب است. انبیا و اوصیاء (ع) با نزدیک‌گشتن به حق و رسیدن به مقام امامت، افزون بر چنین ولایت و تصرفاتی که بندگان صالح خدا دارند، مظهر اسما و صفات حق می‌گردند و با عنایت ویژه الهی «ولایت کلیه الهیه» بر هستی می‌یابند. ارواح طیبه آنان به خواست خداوند واسطه در فیض حق می‌گردند و فیض و رحمت الهی به واسطه ارواح نورانی آنان به هستی می‌رسد. آنان با رسیدن به چنین منزلتی در دو حوزه تکوین و تشریح ولایت می‌یابند. چنین ولایتی مظهر و مجرای ولایت خداوند سبحان است و مستقل و جدای از آن نمی‌باشد. آنچه از شئون گوناگون ولایت باطنی و ظاهری حضرات معصومین (ع) که در روایات فراوان به چشم می‌خورد از این مقام نشأت می‌گیرد.

ولایت باطنی در قرآن و احادیث

اندیشه در متون دینی، اصل ولایت باطنی امام و ابعاد آن را روشن می‌سازد. در این نوشتار به برخی از ابعاد و شئون ولایت باطنی امامان اشاره می‌کنیم:

۱. هدایت باطنی

قرآن کریم امامت را همانند نبوت و رسالت منصبی الهی می‌داند و در میان شئون ولایت باطنی بر هدایت باطنی امام تاکید می‌ورزد و آن را از ویژگیهای مهم امامت به شمار می‌آورد. قرآن کریم از اعطای مقام امامت به حضرت ابراهیم چنین سخن می‌گوید:

وَإِذْ أَوْفَىٰ بِرَبِّهِمْ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَتْهُمُ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا تَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ. (بقره: ۱۲۴)^{۱۵}

و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی همه را به انجام رسانید خدا به او فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم پرسید: از دودمانم چطور؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

خدای تعالی مقام امامت را در ستین پیری و پس از پشت سر نهادن آزمون‌های سنگین الهی به حضرت ابراهیم (ع) عنایت فرمود. بنا براین مقام امامت در این آیه کریمه غیر از مقام نبوت و رسالت است؛ زیرا آن جناب پیش از این دارای این دو مقام بود. قرآن کریم هر جا از امامت سخن می‌گوید،^{۱۶} هدایت را در تفسیر آن آورده است:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً مُتَدُونَ بِأَمْرِنَا لِمَا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ. (سجده: ۲۴)

و از آنان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کردند، چون صبر ورزیدند و به آیات ما یقین داشتند.

بر اساس این آیات، امامت هدایت ویژه‌ای است که از آن به «هدایت به امر» یاد شده است. علامه طباطبائی در این باره می‌گوید:

امر خدا که گاهی از آن به ملکوت نیز تعبیر می‌شود عبارت از جنبه تجرد و ثبات موجودات است که به لحاظ آن به خدا نسبت داده می‌شوند؛ زیرا موجودات دارای دو جنبه‌اند، یکی جنبه ثبات و تجرد و از این نظر زمان و مکان و تغییر و حرکت در آن‌ها راه ندارند، و منظور از کلمه «کن» که عبارت از وجود خارجی است نیز همین است، و این در برابر خلق است که جنبه تغییر و تدریج موجودات است و از این نظر مشمول قوانین حرکت و دارای زمان و مکان می‌باشد. خلاصه آن که امام کسی است که از جنبه ملکوتی موجودات را هدایت و رهبری می‌کند، پس مقام امامت از نظر باطنی نوعی ولایت بر اعمال مردم و هدایت آنان می‌باشد. هدایت در این جا به معنی رساندن به مقصد است نه تنها ارائه طریق که کار پیامبر و رسول و هر مومنی است که مردم را با نصیحت و موعظه نیکو هدایت می‌کند.^{۱۷}

خدای متعال، صبر و یقین را زمینه ساز اعطای مقام امامت به بندگان شایسته خود می‌شمارد. از آیات قرآن کریم برمی‌آید یقین، ملکوت عالم و بهشت و جهنم را برای اهل آن آشکار می‌سازد. خداوند سبب اعطای مقام امامت را چنین بیان کرده است: لِمَا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ (چون صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند) پس ملاک اعطای امامت را صبر آنان در راه خدا؛ یعنی در همه آزمون‌ها و امتحاناتی که بنده را در مقام بندگی به آن‌ها می‌آزمایند و دارا بودن مقام یقین بیان می‌دارد. از سویی دیگر درباره سرگذشت حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (ما این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین باشد) از این آیات برمی‌آید که خداوند برای آن که حضرت ابراهیم مقام یقین پیدا کند ملکوت آسمان و زمین را به او نشان داد و روشن می‌سازد که یقین جنای از مشاهده ملکوت نیست، چنان که در آیه (كَلَّا لَوْ تَفَكَّرُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ)^{۱۸} آمده است. بنابر این، امام باید دارای مقام یقین باشد و عالم ملکوت برای وی مکشوف باشد. پس «یهدون بامرنا» در این سخن خدای تعالی به روشنی دلالت می‌کند که آنچه مربوط به موضوع هدایت است؛ یعنی دل‌ها و اعمال مردم همانند سایر موجودات دو جنبه دارد و جنبه امری و ملکوتی آن پیش امام ظاهر است، بنا بر این اعمال نیک و بد نزد او حاضر می‌باشد و او بر هر دو راه سعادت و شقاوت احاطه دارد.^{۱۹}

سال نهم - شماره ۳۳

۲. پیشوایی در جهان آخرت

امام چنانکه هدایت ظاهری و باطنی بر مردم را در دنیا به عهده دارد در جهان آخرت نیز پشوای آنان خواهد بود و آنان را به سوی خدای تعالی هدایت می‌کند:

يَوْمَ تَذْعُوا كُلُّ انَّاسٍ بِإِيمَانِهِمْ. (اسراء: ۷۱)

بیاد آر روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم.

مقصود از امام در این آیه هر کسی است که مردم پیشوایی او را بپذیرند چه امام حق باشد چه امام باطل، و مقصود از ندعوا (خواندن به نام امام) این نیست که هر امتی را به نام پیشوایش نام می‌برند، مانند این که گفته شود امت ابراهیم یا آل فرعون بلکه مقصود آن است که هر امتی را با پیشوایش حاضر می‌سازند.^{۲۰}

طبق این آیه کریمه امام در روز قیامت، یعنی روزی که پنهانیا آشکار می‌شود مردم را به سوی خدا سوق می‌دهد، چنان که در ظاهر و باطن این دنیا آنان را به سوی خدا سوق می‌داد. این آیه کریمه افزون بر این نکته می‌رساند که هیچ زمانی از وجود امام خالی نیست؛ زیرا فرمود: کل اناس...^{۲۱}

۳. عرضه اعمال و شهادت بر اعمال

یکی از شئون ولایت باطنی امامان (ع) عرضه اعمال بندگان بر آنان است. خدای تعالی در خطاب به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

وَقُلْ أَغْمَلُوا قَسْبَرَى اللَّهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ. (توبه: ۱۰۵)

بگو (هر کاری می‌خواهید) بکنید که به زودی خدا و رسول و مؤمنان کردار شما را خواهند دید و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می‌شوید، پس شما را به آن چه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد.

بنابراین آیه کریمه خداوند تعالی و پیامبر و جمعی از مؤمنان در همین دنیا حقیقت اعمال مردم را می‌بینند و در جهان آخرت همگان حقیقت اعمالشان را می‌یابند.^{۲۲}

در روایات فراوانی از اهل بیت (ع) آمده است که مقصود از مومنون در این آیه کریمه امامان معصوم (ع) هستند. عبدالله ابن ابان زینت که نزد امام رضا (ع) منزلتی داشت، گوید به آن حضرت عرض کردم: برای من و خانواده‌ام به درگاه خدا دعا بفرمایید. آن حضرت فرمود:

اولست افعل؟ والله ان اعمالکم لتعرض علی فی کل یوم ولیلة.

آیا چنین نمی‌کنم؟ به خدا سوگند که اعمال شما در هر روز و شب بر من عرضه می‌گردد.

عبدالرحمان بن حجاج می گوید: در بین راه مکه و مدینه با امام صادق (ع) بودم، آن حضرت بر اشتیری و من بر الاغی سوار بودم و کسی دیگر با ما نبود.

پرسیدم: سرورم، نشان امام چیست؟

فرمود: ای عبدالرحمان، اگر به این کوه بگویند حرکت کن، حرکت می کند.

عبدالرحمن می گوید: به خدا سوگند به کوه نگاه کردم و دیدم در حال حرکت است. حضرت به

آن نظری افکند و فرمود: تو را قصد نکردم.^{۳۴}

معمربن خلاد می گوید: امام جواد (ع) در مدینه به من گفت: ای معمر سوار شو.

گفتم: به کجا؟

فرمود: همان گونه که به تو گفته می شود سوار شو.

پس سوار شدم تا این که به صحرایی رفتیم و به یک وادی رسیدیم که در آن تپه و دره ای بود.

حضرت فرمود: تو این جا باش. من آن جا ایستادم و او رفت، سپس برگشت.

گفتم: فدایت شوم کجا بودی؟

گفت: پدرم را در همین ساعت دفن کردم، در حالی که پدر بزرگوارش در خراسان بود.^{۳۵}

این گونه تصرفات و کرامات امامان (ع) نیز که به فراوانی در روایات آمده است از ولایت باطنی آنان نشئت می گیرند.

۷. تحقل اسم اعظم

همه اسمای نیکو از آن خدای بزرگ است. بنا به آموزه های دینی خدای تعالی در میان اسمای حسنائش دارای اسمی است که با تمسک به آن می توان به هر حاجتی دست یافت. دقت در این نکته لازم است که بدون داشتن شایستگی های لازم و ارتباط روحی با حقایق اسمای الهی و اسم اعظم نمی توان از آثار و برکات آن ها برخوردار شد، و تنها به زبان آوردن برخی اذکار و حروف سودمند نیست.

علامه شعرانی (ره) می گوید:

اسم اعظم لفظ نیست بلکه سایر اسما نیز، و آنچه ما بر زبان می آوریم اسم الاسم است به روایت کافی، و دعوت خداوند به اسم اعظم یا اسم دیگر به آن است که داعی در آن اسم فانی شود و چون فانی شد خاصیت اسم در او ظاهر گردد و دعا مستجاب گردد. در دعای سمات است: بِاسْمِ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ عَلِيٌّ مَغَالِقُ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِلْفَتْحِ بِالرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ... إل غير ذلك، و اسم اعظم دارای خاصیت همه اسماء است که ائمه (ع) وقتی به آن اسم خدا را می خواندند و به آن متحقق می شدند هر معجزه ای اظهار

می کردند از مرده زنده کردن و شفا دادن بیماران و خرق قواعد طبیعت و همان می شد که می خواستند، و آن از اسرار امامت بود که کیفیت آن بر ما مجهول است و انیت (وجود) آن معلوم؛ زیرا که ما نسبت به حقیقت ولایت چنانیم که عامی نسبت به معنی اجتهاد و همچنان که تعریف اجتهاد برای عوام ممکن نیست، ولایت برای ما هم چنان است.^{۳۶}

بر اساس روایات، اسم اعظم دارای مراتبی است و بالاترین مراتب آن نزد پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) است. امام باقر (ع) می فرمود:

اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است و تنها یک حرف آن نزد آصف (وزیر حضرت سلیمان) بود. آصف آن یک حرف را گفت و زمین میان او و تخت بلقیس در هم نوردید تا تخت را حاضر ساخت و این عمل در کمتر از چشم به هم زدن انجام یافت، و ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را داریم و یک حرف آن نزد خدا است که در علم غیب برای خود مخصوص ساخته و هیچ قدرت و توانی نیست جز به یاری خدای بزرگ و بلند مرتبه.^{۳۷}

شایستگی تحقل این امانت الهی از شتون ولایت باطنی امامان (ع) است و معجزات و کرامات آنان نیز از طریق تمسک به اسمای الهی و اسم اعظم انجام می یابد. البته معرفت به خدای بزرگ و ادب عبودی آنان را از تصرف بازمی دارد و تنها در آن جا که نیازی به آن باشد، بسنده می کنند.

۸. علم غیب

خدای سبحان به نهان و آشکار هستی داناست، از این رو «عالم الغیب والشهاده» از اسمای نیکوی او است که به فراوانی در متون دینی به چشم می خورد. دانایی مطلق از آن اوست و او هر کسی از بندگانش را که بخواهد از غیب آگاه سازد.

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيْهِ غَيْبٌ أَحَدًا إِلَّا مِنْ أَرْتَضَى مِنْ رُشُولِهِ. (جن: ۲۶ و ۲۷)

دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد. در روایات فراوانی آمده است که پیامبر اکرم (ص) با وحی و امامان (ع) به وراثت از پیامبر (ص) از علم غیب باخبر هستند.^{۳۸}

امام صادق (ع) فرمود: پیامبر (ص) در مرض وفاتش امیر المومنین (ع) را خواست و با او سخن گفت، چون امیر المومنین (ع) بیرون آمد فرمود:

حَدَّثَنِي الْف با ب يفتح كل باب الف باب. ^{۳۹}

از هزار باب با من سخن گفت که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شد.

آنچه پیامبر اکرم (ص) به امیر المومنین (ع) آموخت از طریق متعارف و علوم مفهومی نبوده است بلکه از راه علوم شهودی و از راه ولایت باطنی بوده است.

ابان می‌گوید: این سخن امام برمن گران آمد، پس آن حضرت فرمود:

اما تتره کتاب الله عزوجل: وقل فسرالله... قال هر والله علی بن ابی طالب(ع).

آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای که می‌فرماید: بگو هر چه می‌خواهید عمل کنید... به خدا سوگند که آن مومن علی بن ابی طالب است.^{۲۳}

از این روایت برمی‌آید که امام در ضمن عرضه اعمال، برای شیعیانش و به ویژه برای آنان که اعمال شایسته‌ای دارند دعا می‌فرماید.

مشاهده حقیقت اعمال بندگان، نیت‌ها و اندیشه‌های آنان که حقیقت عمل را می‌سازد با آن همه پیچیدگی و فراوانی، جز از طریق ولایت کلیه الهیه میسر نخواهد بود. آنچه را دیگر اولیای خدا با ولایت و قرب به حق از ضمایر و بواطن افراد می‌یابند و گاه از آن خبر می‌دهند، با شهودی که در عرضه اعمال برای امام رخ می‌دهد، بسیار متفاوت است و نمی‌توان با آن مقایسه نمود.

قرآن کریم از کسانی خبر می‌دهد که شاهدان بر اعمال امت‌ها هستند و در جهان آخرت بر اساس آن گواهی می‌دهند:^{۲۴}

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا. (نساء: ۴۱)

پس چگونه است آن گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر اینان گواه آوریم. علامه طباطبائی در تفسیر این آیه کریمه می‌گوید:

حقایق و باطن اعمال و صفات نفسانیه از قبیل کفر و ایمان و سعادت و شقاوت و خلاصه آن چه کار قلب است و از حواس ما پنهان است بر ما پوشیده است و چنین مطالبی را در باره کسانی که حاضرند نمی‌توانیم دریابیم تا چه رسد به کسانی که با آن‌ها تماسی نداریم مگر این که خداوند این حقایق را برای کسی آشکار سازد و گواه بر آن شود.^{۲۵}

چنین مقامی جز از طریق ولایت باطنی میسر نیست و تنها شایسته انبیا و اوصیای الهی است،^{۲۶} چنان که حضرات معصومین(ع) نیز به صراحت بیان داشته‌اند.^{۲۷} برید عجلی گوید از امام صادق(ع) در باره این سخن خدای تعالی که (این‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید)^{۲۸} پرسیدم فرمود:

نحن الامة الوسطی و نحن شهداء الله علی خلقه و حجبه فی ارضه.^{۲۹}

ما امت میانه هستیم و مائیم گواهان خدا بر خلقش و حجت‌های او در زمینش.

۴. محل نزول تقدیرات الهی

بر اساس روایاتی که از امامان معصوم(ع) در تفسیر سوره قدر رسیده است، شب قدر تنها در عصر پیامبر اکرم(ص) و نزول وحی نبوده است، بلکه از آغاز پیدایش جهان وجود داشته و تا

پایان آن نیز وجود خواهد داشت. بنابر این روایات، ملائکه و روح در این شب همه تقدیرات الهی و آنچه را که تا سال آینده رخ می‌دهد بر قلب امام نازل می‌کنند. ابن عباس از امیر مؤمنان(ع) نقل می‌کند که فرمود:

ان ليلة القدر فی کل سنة، وانه ینزل فی تلك الليلة امر السنة وان لذلك الامر ولایة بعد رسول الله فقلت: من هم؟ فقال: انا و احد عشر من صلی ائمة محدثون.^{۳۰}

به درستی که شب قدر در هر سالی است، و در آن شب همه حوادث آن سال نازل می‌گردد و برای آن پس از رسول خدا(ص) و الیانی تعیین شده است. ابن عباس می‌پرسد آنان چه کسانی هستند؟ امام می‌فرماید: من و یازده امام از پشت من که محدث هستند.

با توجه به این که اهل سنت نیز به وجود شب قدر در هر سال اعتقاد دارند، امامان معصوم(ع) از شیعیان خواسته‌اند تا با کمک این سوره مبارکه در برابر اهل سنت بر وجود امام استدلال نمایند؛ زیرا اگر شب قدر در هر سالی وجود دارد، ملائکه و روح بر چه کسی نازل می‌شوند و از تقدیرات الهی خبر می‌دهند؟ بنابراین باید امام معصومی باشد که ملائکه و روح بر قلب او نازل شوند.^{۳۱} بنابراین، نزول ملائکه و روح بر قلب مبارک امام و پذیرش همه آنچه تا سال آینده رخ خواهد داد از شئون ولایت باطنی امامان است و این دسته از روایات نیز بر این که ولایت باطنی از شئون امامت است، گواهی می‌دهند.

۵. ارکان زمین

خدای تعالی با وجود امام، برکاتش را بر زمین و اهلس می‌گستراند. امام صادق(ع) فرمود:

وجعلهم الله ارکان الارض ان قئید باهلها.^{۳۲}

خداوند امامان را ستون‌های زمین قرار داد تا اهلس را نجنباند.

ابی حمزه گوید از امام صادق(ع) پرسیدم آیا زمین به غیر امام باقی می‌ماند؟ فرمود:

لو بقیت الارض بغیر امام ساخت.^{۳۳}

اگر زمین بدون امام باشد فرو می‌رود.

این دسته از روایات نشانگر این حقیقت است که امام به خواست خدا بر دیگر موجودات نیز ولایت دارد.

۶. تصرفات

امام به خواست خدای تعالی بر هستی ولایت دارد و می‌تواند در آن تصرف نماید. معجزات و کراماتی که از امامان ظاهر می‌گردد و تصرفاتی که به خواست خدا در جسم و جان مردم می‌کنند از ولایت باطنی آنان نشئت می‌گیرد.

علم تمام انبیا(ص) نزد پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) است. امام صادق(ع) فرمود:
 داوود علم پیغمبران را ارث برد و سلیمان از داوود ارث برد و محمد(ص) از سلیمان ارث برد و
 ما از محمد(ص) ارث بردیم و صحف ابراهیم و الواح موسی نزد ماست.
 ابوبصیر می گویند: پرسیدم، این تمام علم است. امام فرمود:
 العلم ما يحدث بالليل والنهار و يوم بيوم و ساعة بساعة.^{۴۰}
 علم آن است که در هر شب و روز و ساعت به ساعت پدید آید.
 در این روایت ابو بصیر پنداشت که علوم انبیا(ص)، تمام علوم امامان(ع) است. امام در
 پاسخ وی فرمود: علوم ما در هر لحظه افزایش مدهی یابد. در روایتی دیگر، ابایحیی در باره
 افزایش علوم امام می گویند:

امام صادق(ص) به من فرمود: ای ابایحیی برای ما در شب های جمعه منزلتی والا است.
 عرض کردم قربانت، آن منزلت چیست؟ فرمود به ارواح پیغمبران و اوصیای پیشین و روح
 وصیی که در میان شما است اجازه داده می شود که به آسمان بالا روند تا به عرش
 پروردگارش برسند، در آن جا هفت دور طواف کنند و نزد هر رکنی از ارکان عرش دو رکعت
 نماز گزارند پس به کالبد خود برگردند و چون صبح شود سرشار از شادی گردند و آن وصیی که
 در میان شما است مقدار زیادی به علمش افزوده گردد.^{۴۱}
 امامان(ع) از یک سو برای آنکه، آن دسته از پیروانشان که توانایی فکری لازم را ندارند،
 گمراه نگردند و علم امام را چون علم خداوند مطلق نپندارند و امامان را به مقام ربوبیت
 نرسانند، آگاهی از علم غیب را انکار می کردند، و از سوی دیگر شئون گوناگون علوم غیبی خود
 را برای اصحاب خاص خود بیان می کردند.

سدیر می گویند: به اتفاق جمعی در مجلسی بودیم که امام صادق(ع) با حالت خشم وارد شد و
 فرمود: شگفتا از مردمی که گمان می کنند ما علم غیب می دانیم. کسی جز خدا علم غیب نمی داند.
 من می خواستم کتیزم را تنبیه کنم، او از من گریخت و من ندانستم که او در کجا پنهان شده است.
 سدیر می گویند: پس از آن مجلس خدمت امام رسیدم، گفتم ما می دانیم شما علوم فراوانی
 دارید، آیا علم غیب را به شما نسبت ندهیم؟
 امام فرمود: مگر قرآن نمی خوانی؟ آن که تخت بلقیس را در چشم به هم زدنی حاضر
 ساخت تنها علم به پاره ای از کتاب داشت.^{۴۲} خداوند تعالی از کسانی خبر می دهد که علم به
 تمام کتاب دارند^{۴۳} و در پایان می فرماید:

علم الكتاب والله كله عندنا.

سوگند به خدا علم به همه کتاب نزد ماست.^{۴۴}

البته علم امام همانند علم خداوند سبحان دائمی و پیوسته نیست، از این رو در جمعی از
 روایات آمده است که:

الامام اذا شاء ان يعلم علم.^{۴۵}

امام آنگاه که بخواهد بداند، آگاه می گردد.

تفکر در مجموع این روایات آشکار می سازد که علم غیب امام نیز از شئون ولایت
 باطنی امام است و چنین علمی بدون آن برای کسی میسر نمی باشد، از این رو در روایات آمده
 است هر امامی با آن که از علوم فراوانی باخبر است در آخرین لحظات عمر امام پیشین از علوم
 او آگاه می گردد.^{۴۶} از این دسته از روایات نیز برمی آید که علم امام همانند تصرفات وی از
 ولایت کلیه الهیه نشأت می گیرد و با علوم دیگران متفاوت است.

۹. نورانیت امام

روایات فراوانی از نورانیت ارواح پاک پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) سخن می گویند. بنا به
 روایتی پیامبر اکرم(ص) فرمود: نور من نخستین موجودی بود که خدای تعالی آفرید،^{۴۷} چنان
 که امام سجاد(ع) از اتحاد نور وجودی ائمه(ع) با نور پیامبر(ص) چنین سخن گفت:

كلنا واحد من نور واحد و روحنا واحد.^{۴۸}

همه ما یکی هستیم و از نور واحدیم، و روح ما یکی است.

قرآن کریم از پیامبر اکرم(ص) به نور تعبیر کرده است و روایات فراوانی نیز واژه نور در برخی از
 آیات قرآن کریم را به امامان(ع) تفسیر کرده اند. ابی خالد کلبلی می گویند: از امام باقر(ع) درباره این
 سخن خدای تعالی که فرمود: «فأمتوا بالله ورسوله والنور الذي أنزلنا» پرسیدم، آن حضرت فرمود:
 ای ابا خالد سوگند به خدا که مقصود از نور، امامان از آل پیامبراند تا روز رستاخیز، به خدا
 سوگند که آنان همان نور خدا هستند که فرو فرستاده، به خدا سوگند که آنان نور خدا در
 آسمانها و زمین هستند.

امام پس از این سخن به یکی دیگر از شئون ولایت باطنی امام اشاره می کند و می فرماید:
 والله يا ابا خالد لتور الامام في قلوب المؤمنين اتور من الشمس المضيئة بالنهار، و هم والله
 يتوزون قلوب المؤمنين ويحجب الله عزوجل نورهم عن يشاء فتظلم قلوبهم.
 یا ابا خالد سوگند به خدا که نور امام در دل مؤمنین از نور خورشید تابان در روز روشن تراست،
 به خدا سوگند که آنان دل های مومنین را روشن می سازند، و خدا نور ایشان را از هر که بخواهد
 پنهان می دارد پس دل های آنان تاریک می گردد.

امام در پایان این سخن، دوستی و پذیرش ولایت امام را منزلتی والا می شمارد و راه
 رسیدن به آن را بیان می کند:

والله يا ابا خالد لا يحينا عبد ويتولانا حتى يطهر الله قلبه ولا يطهر الله قلب عبد حتى
يسلم لنا ويكون سلماً لنا، فاذا كان سلماً لنا سلمه الله من شديد الحساب وآمنه من فزع يوم
القيامة الاكبر.^{۲۹}

ای ابا خالد سوگند به خدا بنده ای ما را دوست نمی دارد و ولایت ما را نمی پذیرد تا این که خدا
قلبش را پاکیزه گرداند و خداوند تعالی قلب بنده را پاک نمی سازد تا این که تسلیم ما گردد و به
مقام سلم و سازگاری با ما رسد و چون چنین شود خدا او را از سختی حساب قیامت نگاهش
دارد، و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنی بخشد.

امام در این سخن، تسلیم شدن در برابر امام و پاکی دل را راه رسیدن به حقیقت محبت و
ولایت آنان می شمارد.^{۵۰} امام در نگاه شیعه قرین قرآن است و هم چنان که قرآن حقیقت
والایی نزد حق دارد و جز با پاکی و طهارت دل نمی توان به حقیقت معارف آن دست یافت،^{۵۱}
ولایت و نورانیت امام را نیز دارای حقیقت والایی است که جز با تسلیم شدن در برابر آنان و
پاکی دل نمی توان به آن دست یافت.

جمع بندی

خدای تعالی به تار و پود اشیاء احاطه دارد و نزدیک است، موجودات را آفریده است و پیوسته
آنها را هدایت و سرپرستی می کند و به این معنی بر آنها ولایت دارد. انبیا و اوصیا (ص) با عنایت حق
به بالاترین مراتب قرب به حق راه می یابند و به خواست خداوند بر هستی ولایت می یابند و امامت
و سرپرستی ظاهری و باطنی انسانها را به عهده می گیرند. ولایت باطنی از شئون امامت است
و امامت منزلتی بالاتر از نبوت و رسالت دارد. متون دینی و ویژگیهای امامت را بیان می کنند.
اندیشه درست در این ویژگیها ولایت باطنی ائمه (ع) و شئون گوناگون آن را اثبات می کنند.
امام (ع) به لطف حق هدایت باطنی انسانها را در دنیا و جهان آخرت به عهده دارد. اعمال
بندگان پیوسته به امام (ع) عرضه می گردد و بالا می رود. امامان (ع) شاهدان بر اعمال امتها
هستند. تقدیرات الهی در شب قدر بر قلب مبارک امام (ع) نازل می گردند. امام (ع) به اسم
اعظم الهی متحقق است و به خواست الهی از علم غیب آگاه است. علم همه کتاب نزد آنان است و
ارواح طیبه آنان در شبهای جمعه به عرش می رود و هر لحظه بر علوم آنان افزوده می گردد. آنان با
ولایت باطنی در هستی تصرف می کنند و انواع معجزات و کرامات از آنان صادر می گردد.
نور وجود ائمه (ع) یا نور پیامبر اکرم (ص) متحد و اولین مخلوق و واسطه فیض حق است.
نور هدایت از باطن آنان به قلوب مومنان می تابد و تنها با تسلیم و فرمانبرداری در برابر آنان و
طهارت دل می توان به ولایت و محبت آنان راه یافت.

در میان متون دینی زیارت جامعه کبیره که با آن همه امامان (ع) را می توان زیارت نمود
دربدارنده یک دوره کامل امام شناسی از نگاه شیعه است و همه شئون ظاهری و باطنی ولایت
آنان را به صراحت و روشنی بیان می دارد، از این رو عالمان بزرگ شیعه، همانند امام
خمينی (ره) بر خواندن و اندیشه در عبارات آن مداومت می کردند. حاج آقا رضا
بهاء الدینی (ره) می فرمود:

ما دوست داریم که دیگران زیارت جامعه را بخوانند و ما استماع کنیم؛ زیرا در این صورت
بهرتر می توانیم در آن اندیشه کنیم و بفهمیم.^{۵۲}

پی نوشتها:

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۵.
۲. احقاق الحق، قاضی نورالله تستری، تعلیقات آیه الله سید شهاب الدین مرعشی، تهران، طبع اسلامی، ج ۲،
ص ۳۰۰.
۳. همان، ص ۳۰۱.
۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۵.
۵. مجله کیان، شماره ۴۴، ولایت باطنی و سیاسی، سروش، ص ۱۰۲۰.
۶. مفردات راغب اصفهانی، واژه ولی، ص ۵۳۳ و مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۳، ص ۲۵۵.
۷. همان.
۸. سوره انفال، آیه ۲۴.
۹. رساله ولایت، علامه طباطبائی، مؤسسه بعثت، ۱۳۶۰ ه. ق، ص ۶۱. کل موجود فقر به من الحق سبحانه علی قدر
حدود ذاته و اعدامه.
۱۰. همان، ص ۴.
۱۱. سوره شوری (۴۲)، آیه ۱۲ و سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۶.
۱۲. رک شمیم ولایت، آیه الله جوادی آملی، ص ۵۷.
۱۳. سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۶.
۱۴. سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۰.
۱۵. هیچ یک از مفسران قرآن کریم همانند علامه طباطبائی (ره) درباره این آیه کریمه سخن نگفته است و با تاکید بر
ولایت باطنی امام، ویژگیهای امامت را با استفاده از طواهر قرآن بیان نکرده است. از این رو ما در این نوشتار از
آراء این مفسر بزرگ در تفسیر این آیه کریمه و آیات دیگر بهره جستیم.
۱۶. سوره انبیا (۲۱)، آیه ۷۳.
۱۷. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۲.
۱۸. سوره تکوین (۱۰۲)، آیه ۶.
۱۹. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳.
۲۰. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۷۸ - ۲۹۰.
۲۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۳.
۲۲. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۵۹۹.

